

خدا چون سلام به روی ماهت...

# داداش رتسوها جلد ۱: سرسخت یا نازک نارنجی؟



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



# داداش ۱ بہنو بہنوں

سرسخت یا  
نازک نازنجی؟

• کارا لارو • مت مایرز • نسیم اسلام پور

سرشناسه: لارو، کارا، ۱۹۷۰ - م.؛ LaReau, Kara  
عنوان و نام پدیدآور: سرسخت یا نازک‌نارنجی؟ نویسنده: کارا لارو  
تصویرگر: مت مایرز؛ مترجم نسیم اسلام‌پور.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص: مصور (رنگی).؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.  
فروست: داداش‌رتسوها؛ ۱.  
شابک: ۸- ۴۴۲ - ۴۴۲ - ۶۰۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸ - ۱- ۴۴۱ - ۴۶۲ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: The infamous Ratsos, c2016.  
یادداشت: گروه سنی: ج.  
موضوع: موش‌ها -- داستان  
موضوع: Mice -- Fiction  
موضوع: برادران -- داستان  
موضوع: Fiction -- Brothers  
شناسه‌ی افزوده: مایرز، مت، ۱۹۷۲ - م.، تصویرگر  
شناسه‌ی افزوده: Myers, Matt  
شناسه‌ی افزوده: اسلام‌پور، نسیم، ۱۳۶۷ -، مترجم  
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۷ س ۱۶۹ ل ۲۲ / ۵۹۹ د  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۵۰۱۷۳۸  
۷۰۹۱۹۰۱



انتشارات پرتقال

داداش‌رتسوها

جلد ۱: سرسخت یا نازک‌نارنجی؟

نویسنده: کارا لارو

تصویرگر: مت مایرز

مترجم: نسیم اسلام‌پور

ویراستار: پرینا لطیفی‌خواه

مدیر هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سندس حمیدیان - سحر احدی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۱-۴۴۱-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لایتنوگرافی، چاپ و صحافی: اندیشه‌ی برتر

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۴۴



۰۲۱- ۶۳۵۴۴



www.porteghaal.com

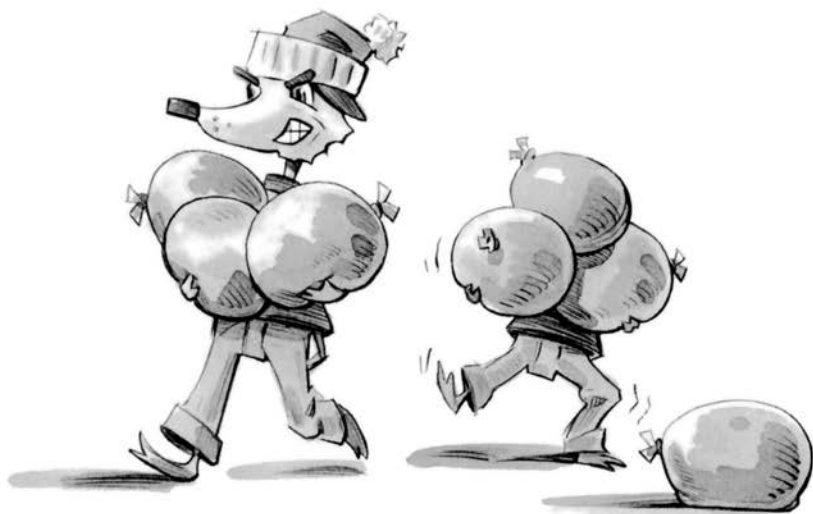


kids@porteghaal.com

تقدیم به خواهرزاده‌ی

عزیزم، روژا

ن.ا





- ۱ -

# سرسخت و خُسن باش

این لویی رتسو و این هم رالفی رتسو است.  
این دوتا داداش، در یک شهر بزرگ، توی این  
آپارتمان با پدرشان، لو بزرگه، زندگی می‌کنند.

لو بزرگه همیشه می‌گوید: «توی این دنیا دو دسته آدم وجود دارد: سرسخت‌ها و نازک‌نارنجی‌ها.»

لو بزرگه خیلی خیلی خیلی خوشن است. او راننده‌ی کامیون و جرثقیل است، اما بعضی وقت‌ها هم با ماشین برف‌روبی کار می‌کند؛ و معمولاً نمی‌خندد!

و اما مادر داداش‌رتسوها... باید بگوییم چند وقتی می‌شود که عمرش را داده است به شما. که خب، خیلی ناراحت‌کننده است. داداش‌رتسوها دوست ندارند خیلی درباره‌ی مامان‌رتسو حرف بزنند. لو بزرگه هم دوست ندارد.





لو بزرگه هر روز، قبل از این که در را پشت  
سرش ببندد و برود سر کار، زیر لب، غرولندکنان  
می‌گوید: «سرسخت و خشن باشید!»

- ۲ -

## کلاه، برداری

هر روز صبح، بعد از این که لو بزرگه راهی محل کارش می‌شود، داداش رتسوها هم به مدرسه می‌روند. لویی کلاس پنجم و رالفی کلاس سوم است. آن‌ها مسیر خانه تا مدرسه را پیاده می‌روند، چون پیاده رفتن، کار خشن و سرسختانه‌ای است! اما سوار اتوبوس مدرسه شدن، کار بچه سوسول‌هاست.



# سر پنجه‌ها

خوکچه‌ها کا هنلا کا

ما  
باجنسٹم

گوزو گنگ

منطقه‌ی تحت سلطه‌ی سارنج

کیسه‌دار ۶۲۴/۱۱۹۶

بیلی  
سورجیہ

داداشرتسوها در راه مدرسه زیاد باهم حرف  
نمی‌زنند. چون زیادی گل گفتن و گل شنفتن هم  
کار آدم‌های نازک‌نارنجی است. بابای خودش  
به‌زور دو کلمه حرف می‌زند. لو بزرگه مرد عمل  
است! حرف که باد هواست!

لویی به رالفی می‌گوید: «بیا یک حرکتی بزنیم!  
یک کاری کنیم که خشن به نظر برسیم!»  
رالفی می‌پرسد: «خب یعنی چی کار کنیم؟»  
لویی می‌گوید: «بسپار به من!» او به نظر خودش  
از رالفی باهوش‌تر است!

زنگ تفریح، لویی و رالفی کنار زمین بازی همدیگر  
را می‌بینند. هردویشان به دیوار تکیه می‌دهند، زل  
می‌زنند به بقیه و روی زمین آسفالت، تف می‌اندازند!

چون این جوری تکیه دادن و زل زدن به دیگران و تف انداختن روی زمین، کار آدم‌های سرسخت و خشن است. اما دویدن و بازی کردن، کار بچه‌ننه‌هاست! چاد بادگرتون امروز کلاه جدیدی سرش کرده است. رنگش زرد است و زیادی برای کله‌ی گنده‌اش، کوچک است.

لویی فکری به سرش می‌زند!  
«اگر کلاه چاد را از سرش برداریم، خیلی سرسخت و خشن به نظر می‌آییم!»  
رالفی می‌گوید: «چاد از ما بزرگ‌تر است.» و گوشزد می‌کند: «خیلی هم بزرگ‌تر است!»  
لویی می‌گوید: «خب ما دو نفریم و او یک نفر! دو به یک!»

رالفی می‌گوید: «خیلی هم خوب!» و سرش را  
به نشانه‌ی موافقت تکان می‌دهد.  
رالفی حواس چاد را پرت می‌کند تا لویی بپرد  
بالا و در یک فرصت مناسب، کلاه چاد را از روی  
سرش بردارد.



چاد فریاد می‌زند: «آهای! دست از سرم بردارید!»  
داداش رتسوها هم داد می‌زنند: «حالا دیدی که  
دست برنداشتیم! هه هه هه!»

رالفی می‌گوید: «احساس می‌کنم خیلی  
سرسخت‌تر شدم‌ها!»

لویی هم می‌گوید: «من هم احساس می‌کنم  
حسابی سرم گرم شده، شک ندارم.» اما قبل از  
این‌که فرصت کند کلاه را روی سرش درست  
صاف و مرتب کند، کراولی فسقلی همراه خانم  
بیورز که معلم کلاس‌سومی‌ها بود، بدو بدو به  
طرفشان می‌آید.

فسقلی باخوش‌حالی می‌گوید: «کلاهم را پس  
گرفتی!» و آن را از لویی می‌گیرد.





داداش رتسوها باهم می‌گویند: «کلاه تو؟!»  
فسقلی می‌گوید: «وقتی توی اتوبوس مدرسه  
بودیم چاد آن را ازم گرفت. خیلی قلدر است‌ها!»  
خانم بیورز می‌گوید: «بچه‌ها چه قدر کار خوبی  
کردید که از فسقلی دفاع کردید!»  
لویی سعی می‌کند توضیح بدهد: «ما خوب  
نیستیم! ما **خشن و سرسختیم!**»  
رالفی می‌گوید: «آره... جان خودمان!»  
اما انگار گوش هیچ‌کس به این حرف‌ها بدهکار  
نیست و در عوض، همه توی زمین بازی طوری  
به داداش رتسوها نگاه می‌کنند که انگار آن‌ها  
قهرمان‌اند. البته همه این‌جوری فکر می‌کنند، به‌جز  
چاد بادگرتون که دارد می‌رود سمت دفتر مدیر

مدرسه و توی دردسر افتاده است!  
رالفی می‌گوید: «ای کاش به جای او ما می‌رفتیم  
پیش مدیر مدرسه!»  
لویی مصمم می‌گوید: «باید نقشه‌ی بهتری  
بکشیم.»



- ۳ -

## برف‌روبی

وقتی داداش رتسوها از خواب بیدار می‌شوند، دارد برف می‌بارد. همه‌چیز در شهر بزرگ، سفید شده است، انگار رویشان کاغذ سفید ریخته‌اند.

لو بزرگه می‌گوید: «امروز از مدرسه خبری نیست پسرها! توی این آب‌وهوا، اتوبوس‌ها نمی‌توانند از جایشان تکان بخورند.»